



می‌کنم

کلی مشترک



در برابر زندگی در پیش دارند. نزدیکی نگرش‌ها، بینش‌ها، اعتقادات، علائق، فرهنگ، طبقه اقتصادی و در دیگر جنبه‌ها می‌تواند بر زندگی مشترک موفق دو نفر موثر باشد، هر چند که در برخی موارد مشاهده می‌شود، با وجود اختلاف سطح در موارد یادشده نیز زندگی‌های موفق بوده است. در این شماره سراغ خانواده‌ای رفتیم که از اشتراک فرهنگ‌شان صحبت کرده‌اند.

هفته و تعطیلات به خانه می‌رفتم. این وضعیت با وجود سختی‌هایش، خوبی‌هایی هم داشت و تجارب خوبی برای من باقی گذاشت. از همان دوران در ساعات فراغت که برایم پیش می‌آمد داستان می‌نوشتم و در یکی دو تا مسابقه داستان‌نویسی هم شرکت کردم و حائز رتبه شدم که مرا به ادامه راه تشویق کرد.

چه شد تا رشته زبان انگلیسی را برای دانشگاه انتخاب کردید؟

درس زبان انگلیسی از دروس مورد علاقه من در دوران تحصیل بود. شاید این مطلب که این درس را به خوبی می‌فهمیدم و از آن نمره‌های خوبی می‌گرفتم مرا بیشتر به آن علاقه‌مند کرده بود اما جلوتر که رفته و آثار ادبیات جهان را که خواندم، این که بتوانم روزی کتاب داستانی را ترجمه کنم از یکی از رویاهایم شد و گرچه به تحقق آن خیلی امید نداشتم، اما به آن فکر می‌کردم.

از دنیای ترجمه بگویید آن هم در حیطه فلسفه.

من قبل از این که حکمت شادان را ترجمه کنم، بخشی از آثار نیچه را خوانده بودم و به آن فکر کرده بودم و تا حدودی با خط فکری او آشنا بودم. وقتی قرار شد از بین چند اثر برای ترجمه یکی را انتخاب کنم، انتخاب من نیچه بود، چون می‌دانستم در حین کار چیزهای زیادی یاد خواهم گرفت و به مطالبی دست پیدا خواهم کرد که شاید با خواندن ساده این کتاب، ساده از کنار آن رد شوم و مفاهیم بسیاری را از دست بدهم.

روابط‌تان را با خانواده همسر‌تان چگونه مدیریت می‌کنید؟

من از همان سال‌هایی که نوشتن را به صورت جدیتر دنبال کردم قرار می‌دادم با خودم داشتم که تا جایی که ممکن است اجازه ندهم، نوشتن در زندگی شخصی و خانوادگی من تداخلی ایجاد کند. همیشه سعی کرده‌ام ساعات نوشتنم را جوری تنظیم کنم که از معاشرت با خانواده همسر و شرکت در برنامه‌های خانوادگی که به هر مناسبتی پیش می‌آید، غافل نشوم و حساسیت دیگران را برانگیخته نکنم. بارها پیش آمده که بعد از چاپ کتابم، اطرافیان از من می‌پرسند که با وجود مسئولیت‌های زندگی و مادری چطور و کی این رمان را نوشتی و تمام کردی و راستش این حرف همیشه مرا خوشحال می‌کند و به نظر خودم نشان‌دهنده این است که تا حدودی در مدیریت زمان خودم به عنوان نویسنده در مقابل نقش‌های دیگری که به عنوان همسر، مادر، دختر یا عروس به عهده داشتم، موفق بوده‌ام.

حاصل زندگی‌تان چند فرزند است؟ برای تربیت بچه‌ها چه می‌کنید؟

من به لطف خدا یک دختر ۱۰ ساله و یک پسر پنج ساله دارم به نام‌های کوثر و سروش. زمانی که دخترم را باردار بودم کتاب «جامه سرخ» را می‌نوشتیم و در زمان نوشتن اولین رمانم که عنوانش «یاماها» بود، پسر را باردار بودم. این که برای پرورش بچه‌ها چه شیوه‌ای را دنبال می‌کنم، نمی‌توانم از شیوه و روش خاصی اسم ببرم اما در عین این که مثل تمام مادران دیگر دوست دارم بچه‌هایم در آینده انسان‌هایی موفق و تأثیرگذار باشند، بیشتر از هر چیز دغدغه این را دارم که انسان سالم و درستی باشند و در مسیر درست و صحیح قدم بردارند و این بیشتر از هر چیز دیگر خوشحالم می‌کند. گاهی وقت‌ها خودخواهی مادرانه به من غالب می‌شود و دوست دارم آنها همان مسیری را دنبال کنند که من به آن علاقه‌مند بوده‌ام و برای آن تلاش کرده‌ام اما سعی می‌کنم تا جای ممکن خودم را از این حس رها کنم و اجازه دهم آنها در انتخاب مسیر زندگی خود آزاد باشند و خودشان راه‌شان را پیدا کنند.

مطلب دیگری که به شخصه دوست دارم در مورد آن صحبت کنم، برمی‌گردد به تجربه‌ای که خودم آن را پشت سر گذاشته‌ام. قبل از ازدواج همیشه گمان می‌کردم، تنها فرصت و موقعیت من برای پیشرفت در امر نویسندگی تا زمانی است که ازدواج نکرده و

بچه‌دار نشده‌ام. فکر می‌کردم مسئولیت‌های زندگی به طور مطلق من را از نوشتن و علاقه‌ام بازمی‌دارد. اتفاقی که به هر حال برای خیلی از آدم‌ها ممکن است بیفتد و خودم بارها در زندگی دیگران شاهد آن بودم اما به لطف خدا این اتفاق به گونه دیگری برای من رقم خورد. مسئولیت‌های من به عنوان همسر و مادر، انگار توانایی‌های مرا در مدیریت زندگی شخصی و حرف‌های ارتقا داد و مرا به آینده امیدوارتر کرد. همسر و مادر بودن به نوعی قابلیت‌های دیگری در من به وجود آورد که در مسیر نوشتن برایم مفید بود تا حدی که می‌توانم به جرأت بگویم در هر دوره‌ای که به دلیل خردسال بودن بچه‌ها، مسئولیت مادر بودن زمان بیشتری از من گرفته و مرا بیشتر درگیر خود کرده، در همان دوران نوشتن را با اشتیاق و امید بیشتری دنبال کرده‌ام و در کارم موفق‌تر بوده‌ام. من از بچه‌هایم و تعامل با آنها چیزهای زیادی یاد گرفته‌ام که اگر مادر نمی‌بودم، شاید به این سادگی به آنها دست پیدا نمی‌کردم.

نقش همسر‌تان در موفقیت‌های شما چقدر است؟

اگر صوری‌ها و محبت‌های همسر من نبود هرگز در این مسیر دوام نمی‌آوردم. عامل مهم دیگری که به شخصه آن را در زندگی حرفه‌ای و حتی شخصی خودم بسیار تأثیرگذار می‌دانم، آشنایی‌ام با دفتر آفرینش‌های ادبی حوزه هنری سمنان بود. زمانی که برای اولین بار با به این دفتر گذاشتم جز چند داستان کوتاه که در جشنواره‌های مختلف مقام آورده بودند و خیلی هم ساختار درست و فنی نداشتند، چیزی در دست نداشتم. حتی آمیدی نداشتم که بتوانم با وجود مسئولیت‌هایی که به تازگی به عنوان همسر و مادر عهده‌دار آن شده بودم، نوشتن را ادامه دهم و گمان نمی‌کردم این دفتر با توجه به سابقه اندک ادبی من، نوشته‌هایم را جدی بگیرد اما خلاف این تصور اتفاق افتاد.

پیش آمده که ناامید هم شده باشید؟

بله. ناامیدی همیشه بوده و هست و گاهی شرایط زندگی شخصی یا اجتماعی طوری انسان را در مضیقه می‌گذارد که حس می‌کنی تمام تلاش‌ها، امیدواری‌ها و تمام آنچه با جان و دل می‌نویسی، بی‌ثمر و بی‌فایده است. در این مواقع کار نوشتن کند پیش می‌رود و به نظر می‌آید به آن کیفیتی که انتظار داری، نمی‌رسی و این کمی روحیه امیدوارانه یک نویسنده را تحلیل می‌برد. برای مردم کشورم خوشبختی و سعادت آرزو می‌کنم و امیدوارم روزی برسد که هیچ انسانی در هیچ جای دنیا تلخی یأس و ناامیدی را در زندگی تجربه نکند.

از آشنایی‌تان با یک خانم نویسنده و مترجم

برای من بگوید؟

من با همسر من از زمان کودکی آشنا بودم. از اقوام هم هستیم اما از همان زمان رفت و آمد خانوادگی بین ما زیاد بود. وقتی تصمیم به ازدواج با او گرفتم از علاقه‌اش به ادبیات و موفقیت‌هایش در جشنواره‌های داستان‌نویسی‌ها می‌دانستم اما فکر می‌کردم این موضوع در حد یک علاقه و سرگرمی زودگذر است. وقتی به قصد ازدواج با هم چند جلسه صحبت کردیم، متوجه شدم دنیای او با دنیای دخترهای دیگری که در اطرافم می‌شناسم، فرق دارد. دنیای او کتاب‌هایش بود و نوشته‌هایش گرچه آن موقع هیچ اثر مستقلی از او به چاپ نرسیده بود اما خودش رویاهايش را نزدیک می‌دید و امیدوار بود.

مدیریت خانم‌تان را در امور خانه با توجه به این که وی نویسنده است و باید ذهنش پیوسته درگیر نوشته‌هایش باشد، چطور است؟

درحقیقت طی این چند سالی که با او زندگی می‌کنم و در تمام این سال‌هایی که او نوشتن را کمی جدی‌تر دنبال می‌کند، کمتر پیش آمده در ساعاتی که در خانه هستم و همه اعضای خانواده در کنار هم جمع هستیم، او را در اتاق مشغول نوشتن ببینم. کمتر پیش آمده که به خاطر نوشتن از جمع خانوادگی و فامیلی کناره‌گیری کند. راستش گاهی وقتی زمانی را تمام می‌کند از خودم می‌پرسم کی نوشت و کی فرصت انجام این کار را پیدا کرد. البته مواقعی هم پیش می‌آید که به دلایلی کارش عقب می‌افتد و مجبور است ساعات بیشتری در روز کار کند که در این مواقع سعی می‌کنم همراهش باشم و شرایطی را برایش فراهم کنم تا با استرس کمتری کارش را پیش ببرد.

با هم اختلاف سلیقه هم دارید؟

من و همسر من از آنجا که در خانواده‌هایی بزرگ شده‌ایم که فرهنگ تقریباً مشترکی دارند، اختلاف سلیقه زیادی با هم نداریم اما به هر حال اختلاف سلیقه هست و این بستگی به دو طرف دارد که چطور آن را مدیریت کنند که نه حقی از خود و نه حقی از طرف مقابل‌شان ضایع شود. ما در حالت کلی زیاد با هم حرف می‌زنیم. در مورد زندگی خودمان و آینده بچه‌ها، کتاب‌های و فیلم‌هایی که می‌خوانیم و می‌بینیم. در مورد آنچه قرار است بنویسم و در مورد آن به مسأله‌ای برخوردیم که با او صحبت می‌کنم و بارها پیش آمده در بچه‌تازهای به رویم باز می‌شود. همیشه خودم با هیچ‌کدام از دوستان و آشنایانم به این اندازه که با همسر حرف می‌زنم، صحبتی ندارم و این صمیمیت بین ما زیاد کرده و گاهی به او به چشم یک دوست صمیمی نگاه می‌کنم و همه اینها خودش اختلاف‌ها و مشکلات را کم‌رنگ می‌کند.

66

همیشه سعی کرده‌ام ساعات نوشتنم را جوری تنظیم کنم که از معاشرت با خانواده همسر و شرکت در برنامه‌های خانوادگی که به هر مناسبتی پیش می‌آید، غافل نشوم و حساسیت دیگران را برانگیخته نکنم